

بسم الله التّور

المیزان خوانی جلسه دوم سوره مبارکه غافر

- شناخت روش و سبک علامه در تفسیر المیزان برای دستیابی به معارف و مفاهیم آن

- آیات غرر

- روش احراقی

- پیوند سوره ها با حروف مقطعه

- شبکه به هم پیوسته واژه ها

- معنای تاویل

گفتیم یکی از خصوصیات علامه کتوم بودن (رازنگهدار) هست، هر چیزی را عیان نمی گویند، در گفتن معارف بذول نیستند خواننده باید زرنگ باشد و بتواند معارف را از لابلای سخن بیرون بکشد، این بخاطر این است که سبک حکمتی ایشان فرق می کند؛ باید آمادگی روحی داشته باشیم و قرار نیست در محافل عمومی تدریس بشود، این نیاز از سمت محافل عمومی احساس نمی شود، هرکسی که نیاز به تفسیری روان دارد به وفور در اختیار هست. المیزان کمی فرق می کند آمادگی خاصی می طلبد که بتواند معارف و مفاهیم المیزان را پیدا کرد.

**سؤال:** مگر کار تفسیر این نیست که غامض های قرآن بر ما معلوم شود پس کتوم بودن چرا؟

عرض کردیم المیزان حتما باید آمادگی هایی برایش تدارک ببینیم بعد سراغش برویم؛ اگر سبک و سیاق علامه را ندانید می گویند برایم سنگین است، مخصوصا روی ترجمه که نکات غامض و دشواری ها زیاد است. اگر کسی توانست المیزان عربی را بخواند که چه بهتر ولی ما مشکل در ترجمه داریم، ممکن است خیلی از منویات و مقصود اصلی علامه منعکس نشود، چون هر زبانی وقتی ترجمه می شود، از اصول خودش تنزل پیدا می کند. ما این کتوم بودن را به عنوان نکته منفی نگفتیم، کتوم بودن یعنی اینه یک سری معارف بلند پایه مثل معاد رو خیلی باز نمی کنند، چون معاد کمی پیچیدگی دارد حتما ایمان قوی و یقین می خواهد، باید مقدمات را روی خودمان پیاده بکنیم تا معاد را بفهمیم ، اگر معاد با سبک مفهومی اش عیان در اختیار همه قرار بگیرد دچار بدفهمی و کج فهمی می شود، پس مخاطب باید ابتدا روی خودش کار کند، روی تعقل و تفکر خودش کار بکند تا بتواند حکمت ها را متوجه بشود.

خلاصه را توصیه نمی کنم چون چیزهایی که در اصل تفسیر هست در خلاصه قطعا نیست ولی برای نگاه کلی چیز بدی نیست. به گمانم فردی در لبنان خلاصه را تهیه کرده و ترجمه شده است.

گفتیم که علامه روش های خیلی خاصی دارند و هم ظواهر قرآنی را خیلی خوب می شناسند؛ چون نگاه شان تفسیر قرآن به قرآن هست هر آیه را از نگاه کل می بینند. یعنی انقدر کل قرآن کف دست ایشان هست، که وقتی یک آیه را دارند تفسیر می کنند انگار از زاویه کل قرآن به آن نگاه می کنند خیلی راحت با این قضیه برخورد می کنند.

دومین مطلب گفتیم که تفکر عقلی علامه یک تفکر خیلی خاصی هست، چون ایشان فیلسوف هستند و آیه مورد بحث را طوری تفسیر می کنند که هیچ منافاتی با مبادی عقلی ندارد؛ حتی اگر از آن تاییداتی نگیرند باز هم طوری تفسیر نمی کنند که با مبادی و اصول و تفکر عقلی در تناقض باشد.

آشنایی که با محکمت دارند، برجسته ترین آیه محکمت از نظر ایشان هم گفتیم "لیس کمثله شی" می دانند. در شناخت متشابهات هم مسلط هستند ارجاع متشابهات به محکمت دارند و همچنین مبانی عرفانی را خیلی خوب آشنا هستند؛ اما چون مبانی عرفانی یک کشف و شهودی می طلبد کشفیات شخصی خودشان در مباحث عرفانی را وارد تفسیر نمی کنند، یعنی برای ما فرمول معرفتی که هر کسی چه طریقی را طی بکند به چه قله های معرفتی دست می یابد را در تفسیر نمی بینیم؛ در واقع نسخه تک شخصی علامه نمی دهد.

## آیات غرر

نکته بعدی آیات غرر هست که گفتیم ما با این اصطلاح خیلی در تفسیر المیزان طرف هستیم، غرر دسته ای از محکمت هستند، همه ی محکمت نیستند، ما در تقسیم بندی می گوئیم این آیه یا محکم است یا متشابه است یا غرر است، همه محکمت غرر هستند، اما همه ی غرر محکمت نیستند، این به این معنی است که غرر زیرمجموعه از محکمت است.

یکی از آیات غرری که علامه خیلی به آن تاکید دارد، دو آیه آخر سوره یس است، آیات ۸۲ و ۸۳ را میفرمایند غرر آیات سوره یس است. **﴿۸۲﴾** **﴿۸۳﴾** **﴿۸۲﴾** **﴿۸۳﴾** نگاه به این دو آیه را در کل قرآن استفاده می کنند هر جا که صحبت از عالم امر و کن فیکون می شود از این آیات سوره یس استفاده می کنند. یعنی جاهایی یک سری آیات غرر سوره هستند، یک جاهایی آیاتی داریم که غرر کل قرآن هستند. ایشان می گویند این دو آیه هم غرر سوره یس هستند هم غرر کل قرآن. هر جا که مفهوم امر و کن فیکون داریم مجبوریم که به این دو آیه رجوع کنیم بعد می گویند به همین علت ما به سوره یس قلب قرآن می گوئیم.

نقلی داریم از آقای جوادی آملی که می گویند: از علامه پرسیدم چرا به سوره یس قلب قرآن می گویند؟ علامه می گویند من همین سوال را از استاد خودم آقای قاضی پرسیدم و ایشان گفتند بخاطر دو آیه آخرش است. پس ببینید آیه غرر کاری می کند که یک سوره را به مقام قلب قرآن ارتقا می دهد.

آیات کلیدی که وقتی ما به آن نگاه می کنیم استنباط های خاصی از این آیات غرر داریم، گفتیم در تفاسیر پیشینیان هم رد پای از غرر شناسی داریم اما نگاه غرری علامه نسبت به آیات بیشتر نگاه غرری توحیدی است، حتما باید به سمت توحید برود. گفتیم که محتوا گرا یا غایت گرا. علامه غایت گرا هستند.

یک مثال دیگر بنیم یک غرر دیگر داریم آیه ۲۱ سوره حجر: **﴿۲۱﴾** **﴿۲۱﴾** **﴿۲۱﴾** **﴿۲۱﴾** آیه را هم غرر سوره نگاه می کنند و هم در تمام مباحثی که مربوط به رزق و تنزیل است، ایشان استفاده می کنند. مثلا اگر در

سوره زمر یا حدید هست. و انزلنا الحدید... بحث انزال رزق را از این آیه ۲۱ سوره حجر به عنوان غرر کل این مباحث در نظر می گیرند. یا مثلاً آیه ۱۷ سوره رعد: **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا** به عنوان غرر کل به آن نگاه می کند.

باز تاکید می کنم محکمت غرر هستند، اما همه غررها محکم نیستند؛ غرر ها بخشی از محکمت هستند که در شناخت معارف دیگر قرآن خیلی خیلی به ما کمک می کنند و کلیدی هستند.

یک نگاه هندسی دارند علامه که می گویند: اگر بیایم به شکل هندسی نگاه بکنم، آیات غرر قاعده این هندسه هستند. این هم تعبیرات دیگر علامه است، می گویند: من می آیم آیات غرر را بعنوان قاعده هندسه معارف قرآن به کار می گیرم. پس جمع بندی کنم؛ غرر گفتیم آیات کلیدی هستند، بخشی از محکمت هستند؛ ما برای فهمیدن معارف دیگر قرآن، به این آیات غرر رجوع می کنیم و از اینها استفاده می کنیم. از جمله آیات غرری که علامه خیلی روی آنها تاکید دارند، یکی آیه ۲۱ سوره حجر است، آیه ۱۷ سوره رعد است. آیات ۸۲ و ۸۳ سوره یس است. پس اگر شما این چند آیه را جاهایی دیگر در تفسیر دیدید، ما این را به نگاه غرری می بینیم. پس خیلی ارزش استفاده خواهیم کرد. مثلاً در سوره زمر داریم، یا در سوره حوامیم این انتقال مفهوم به غرر را خواهیم داشت.

یک روش دیگری علامه دارند به عنوان پیوند هایی که بین آیات به شکل زاینده اتفاق می افتد. یعنی چه؟ روش جدید علامه را می خواهیم باز کنیم: پیوندهای زایندهی بین آیات. علامه می گویند: بیانات قرآن یک طوری سامان پیدا کرده اند که وقتی آیات را به هم ضمیمه می کنیم، حقایق جدیدی هم متولد میشوند. این به همان بحث سیاق بر میگردد. هر آیه به تنهایی یک معنای مستقل دارد، وقتی به آیات دیگر پیوند داده می شود، معنای دوم از او متولد می شود. یک آیه شماره یک داریم که معنایی به تنهایی از آن میگیریم، آیه دو یک معنایی دارد، وقتی آیه یک را به آیه دو منضم می کنیم معنایی جدید از آن می گیریم. به این میگویند: پیوند زاینده بین آیات. یکی از شگفتی هاست؛ وقتی نگاه معجزه گونه به قرآن داریم، یکی از شگفتی های قرآن همین است. هر یک از آیات قرآن در عین حال که به تنهایی به مقصود خودشان دلالت دارند و یک حاصلی دارند، وقتی به آیه دیگری منضم میشوند، از انضمام دو آیه یک حقیقت تازه ای متولد می شود. و اتفاقاً ما برای این حقیقت تازه متولد شده می توانیم آیه سوم را هم به عنوان تصدیق و تایید بیاوریم و به آن شهادت دهیم. یعنی از آیه سوم برای این حقیقت تازه متولد شده می توانیم شاهد بگیریم. در سیاق، نگاه سیاق گونه داشته باشیم؛ در سوره از آیه یک تا انتها این وجود دارد. یعنی آیه یک، یک حرفی دارد، آیه دو یک حرفی دارد، آیه یک و دو با همدیگر یک حرف جدید دارند، برای این حرف جدید ما می توانیم آیه سوم هم شاهد بگیریم. این از معجزات قرآن است. مثال آیه ۹۱ سوره انعام. حتی با عبارات هم این کار را می کنند. در یک آیه هر عبارتی که یک جمله کامل است، یا جمله اسمیه است یا فعلیه، یک حرفی و یک حاصلی برای خودش دارد؛ عبارت دوم را که بهش اضافه میکنیم، حاصل جدید است؛ عبارت سوم یک حاصل، عبارت چهارم ... اینها به هم پیوند که می خورند، منضم که میشوند، اصلاً چیز عجیبی حاصل میشود. آیه ۹۱ سوره انعام را ببینید: **قُلِ اللَّهُ چَهار تا معنا دارد، اول بگو خدا؛ ثم ذرهم عبارت جدید، بگو خدا و رهایشان کن، قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ** بگو خدا و سپس آنها را در باطل خودشان رهایشان کن پس یک مفهوم جدید درآمد. عبارت چهارم: **قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ** بگو خدا آنها را سرگرم بازی باطل خودشان رهایشان کن. پس این پیوند زاینده بین عبارات و آیات قرآنی، روشی است که علامه در بحث های تدبری از آن استفاده می کند.

ما این روش را در المیزان زیاد می بینیم. یعنی یک یک تکه آیه را بر می دارند، از آن حاصلی دارند؛ اضافه که می کنند حاصل جدید، همینطور ادامه دارد و برای حاصل های جدید هم باز شواهدی از آیات می آورند. یعنی هم از سیاق استفاده می کنند هم از تفسیر قرآن به قرآن.

مثال دیگر : آیه معروف: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید؛ مفهوم دوم: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. بعد می بینیم که ذیل تفسیر این آیات، علامه یک پنجره جدید باز میکنند؛ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول را روی هم که قرار میدهیم، حاصل جدید میشود؛ و لا تبطلوا اعمالکم نتیجه جدید میشود؛ باز برای ابطال اعمال از آیات دیگر مثال میزنند. مثال زیاد است، ببینید این روش علامه است، ما می خواهیم توأمان روش قرآن به قرآن و سیاق را لابلای مثال ها توضیح دهیم.

این پیوند زاینده آیات بود؛ اتفاق دیگری که پیش میآید، اینکه دو تا قصه یا دو تا معنا و مفهوم، اگر یک عبارت مشترک داشته باشند، اشتراکاتی که بین این دو تا قصه هست، مثلا تمام قصه های بنی اسرائیل، همه اینها مرجع واحد این دو تا قصه را پیدا می کنند. اگر به فرض قصه ای در سوره بقره با قصه ای در سوره عنکبوت، نقاط مشترک دارند، برای این دو قصه مرجع واحد می گیرند. این دو تا قاعده ای که گفتم یعنی پیوند فزاینده ی بین آیات و مرجع واحد برای معانی و قصه های مشترک را، علامه می گویند جز اسراری است که خداوند در قرآن قرار داده است .

مرجع واحد یعنی چه ؟ ماجرای گاو بنی اسرائیل را به جز سوره بقره هیچ جایی نداریم ولی ماجرای من و السلوی را یا ۱۲ چشمه یا ابری که سایه می اندازد در ماجرای بنی اسرائیل هم در بقره آمده هم در سوره اعراف. بخواهیم مرجع واحد برای اینها از نگاه توحیدی در نظر بگیریم علامه می گوید بنی اسرائیل خیلی از توحید فاصله گرفتند تنبیه هایی که خدا برایشان در نظر گرفته یا می آیند مشترکاتی بین آیات در سوره بقره و در اعراف در نظر می گیرند و نکات جدیدی را ارائه می دهند.

### روش احراقی علامه

احراق مصدر باب افعال هست به معنای سوزاندن؛ که روش علامه مثل استاد ایشان آقای قاضی روش احراقی است. بخاطر نگاه غایت گرایی که علامه دارند و نگاه توحیدی دارند و عارف کامل هستند اهداف غایی را در نظر می گیرند اهداف متوسط را کلا رد می کنند اصطلاحا می سوزانند، هیچ محلی از اعراب ندارد اهداف متوسط برای ایشان. مثلا راست گفتن را اگر بخواهیم بحث روایات و فرهنگ ها را بیاوریم مثلا در روایات می گوید راست بگو تا نجات یابی، یا در فرهنگ های دیگر می گوید راست بگو تا محترم باشی؛ منتها علامه همه اینها را می سوزانند راست بگو که نجات یابی قشنگ است یعنی هدف متوسط خوبی است اما به ما غایت نمی دهد آخرش که چی ؟ مثلا ما زرتشتی ها را می دانیم خیلی آدم های راستگویی هستند بخاطر باور هایی که در کتاب مقدس خود در اوستا دارند ولی همه اینها اهداف متوسط هستند غایت ندارند علامه در روش احراقی می گویند راست بگو تا به اصدق نزدیک شوی. اصدق خود خداوند است و غایت هم هر چیزی که باور توحیدی و معادی پشت آن است.

همه اعمال ما باید اهداف زیر مجموعه تحت تکفل هدف غایی قرار بگیرند؛ اگر شما هدف غایی را دنبال نکنید هدف متوسط و پایین تر از متوسط هم برایتان حاصل می شود. این نظر علامه است که هر کسی هدف متوسط برای خودش در نظر بگیرد باخته است نتیجه اینکه به آن هدف هم برسد اما چیزی برای ابدیت اش دستش را نمی گیرد. در روزه اتفاقا روایت داریم صومو تصحو... بعد توی فقه مان داریم اگر کسی برای سلامتی و لاغری و رژیم روزه بگیرد روزه اش باطل است چون در نیت روزه داریم قربتا الی الله درست است که سلامتی می آورد اما اگر به این نیت باشد روزه صحیح است اما مقبول درگاه الهی نیست پس هدف غایی این است که روزه بگیریم چون دستور خداست بعد هدف متوسط هم حاصل می شود.

روایت داریم از پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند: الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ: قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْدُّنْيَا وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى وَ قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْدُّنْيَا لَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبَلَاءُ وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى قَلْبٌ هَا سَه نَوْعٌ هَسْتَنْد قَلْبِي كَه مَشْغُول دَنْيَاَسْت قَلْبِي كَه مَشْغُول تَنْعَمَاتِ اِخْرَوِي اَسْت وَ قَلْبِي كَه وَابَسْتَه بَه مَوْلَاَسْت. قَلْبِي كَه سَرْگَرَم وَ وَابَسْتَه بَه دَنْيَاَسْت هَمِيْشَه مَشْغُول گَرْفَتَارِي اَسْت قَلْبِي كَه وَابَسْتَه بَه تَنْعَمَاتِ اِخْرَوِي اَسْت بَلَه بَه دَرْجَاتِ بَالَايِي مِي رَسَد اَمَّا قَلْبِي كَه دَلْبَسْتَه بَه مَوْلَاَسْت هَم دَنْيَا دَارَد هَم اِخْرَت دَارَد هَم خَدَا رَا دَارَد.

اهداف پایین همان دنیاست درسته به یک تنعماتی در دنیا می رسیم اما دچار پریشانی هستیم چون ثابت مطلق نداریم، هدف متوسط که قلب دوم است تنعمات اخروی است و یعنی بحث بهشت و جهنم هم هدف غایی نیست. خدا به این اهداف متوسط هم جواب میدهد یعنی درجات می دهد اما قلبی که مشغول مولا است هم دنیایش آباد است هم اخرا هم خدا را دارد.

**احراق در اینجا قلب مشغول به مولا است برای ما اگر هدفمان غایی است حاصل می شود ولی اگر هدفمان متوسط باشد می سوزد.**

این هم در معارف ایجابی است هم سلبی مثل دزدی نکردن یا دروغ نگفتن. مثلی دارند که ما گوساله همسایه را نمی دزدیم تا گاو ما را ندزدند. در حالیکه غایت باید این باشد که ما می خواهیم به اصدق واقعی نزدیک بشویم.

حدیث داریم که پیامبر فرمودند تخلقو به اخلاق الله اگر خدا راست گو هست راست گو باشید خدا که از دروغ بیزار است شما هم باید از دروغ بیزار باشید....

ما با این روش احراقی می توانیم وارد آیه ۱۱۹ سوره توبه شویم کونو مع الصادقین کسانی که صادق اند می توانند به اصدق نزدیک شوند. یعنی باید حالت فاعلی صفت را در خودمان ذخیره کنیم که بتوانیم به غایت آن نزدیک شویم. هیچ منیتهی را خداوند در این بحث ها از انسان قبول نمی کند چون اهداف متوسط وسط می آید.

در بحث غرر گفتیم پیوند زاینده آیات است، سیاق یعنی چینش جملات کنار یکدیگر و تحصیل معنا از آنها. مرجع واحد را هم گفتیم. که از سیاق آیات یک مرجع کل یا مادر را در نظر می گیرد.

### **پیوند سوره ها با حروف مقطعه**

روش دیگری که علامه دارند پیوند سوره ها با حروف مقطعه است یعنی ارتباط آیاتی که در ابتدای آنها حروف مقطعه مشترکی وجود دارد. یعنی بقره و آل عمران و روم و عنکبوت و لقمان و سجده این سوره که دو تای اول مدنی و ۴ تا بعدی مکی هستند همه با الم شروع شده اند؛ بخاطر الم ابتدایی علامه می گویند حتما پیوند مشترکی هم بین مفاهیم این سوره ها وجود دارد علامه خیلی به احتمالات دیگر کاری ندارند؛ مشکلی را از ما حل نمی کند گیرم که احتمالات درستی هم باشد.

باید تدبیر بکنیم در سوره ها؛ علامه توجه ویژه ای به خود حوامیم مثلا دارند یعنی ابتدا آیات محکم و قرر را استخراج می کنند بعد تدبیر علاوه بر آنها انجام می دهند. مثلا المرها مثل حجر رعد ابراهیم یوسف یونس هود... باید بتوانیم حرف مشترکی هم از درون این سوره ها در بیاوریم حتما محتوا و سیاقش با هم تشابه دارند حتما این تشابه و تناظر بین این سوره ها در سوره های دیگر دیده نمی شود. مثلا مفاهیمی را در حوامیم در خواهیم آورد که در مثلا مسبحات نباید باشد چون محتوی مشترکی دارند.

مثلا سوره اعراف المص است چون الم دارد پس با الم ها در ارتباط است چون صاد دارد قطعا یک ارتباطی با سوره صاد دارد. یا مثلا سوره رعد چون الم دارد با محتوی سوره های الم دار ارتباط دارد و چون را دارد با محتوی سوره های الم دار.

البته یک جاهایی ممکن است بالا پایین داشته باشد خیلی راحت نتوان به آن نقاط مشترک دست یافت. علامه خیلی روشن و واضح نگفته اند.

روش بعدی علامه این است که آیات و جملات با هم پیوندی دارند، پیوند های زاینده ای که گفتیم در سیاق پیدا می کنند بعد می آیند می گویند که پیوند هایی بین واژگان و مفردات قرآن پیدا می کنند. برخی از این مفردات قرآن معارف محوری دارند مثل نبی مثل رسول مثل صراط مثل سبیل ... مفردات هم باهم پیوند دارند پیوند بین نبی و رسول ؛ پیوند بین صراط و سبیل .. اینها در جای خودش اگر برسیم به این مفاهیم، می گوییم. باید این پیوند ها را بدانیم که بفهمیم علامه چه می گوید مثلا سبیل مثل قالب است صراط روح است به آن جان می دهد. مثال های دیگر حمد و مدح ؛ رب و ملک ، رب و اله

در بحث های دانشگاهی می آیند با حالت های هم نشینی و جانشینی هم به اینها نگاه می کنند؛ ما باید ابتدا به هر واژه ای به تنهایی نگاه بکنیم بعد با واژه های نزدیک اش ارتباط معنایی پیدا کنیم پیوند هایش رو پیدا بکنیم بعد از پیوند اینها مفاهیم جدید خلق بشود. این کار را علاوه بر علامه که در بحث تفسیر پیاده کردند خیلی از زبان شناس های غربی آمدند این کار را انجام دادند مثل ایزوتسو زبان شناس معروف ژاپنی بعد از سالها پژوهش در مورد قرآن ارتباط معنایی کلمات را پیدا کرده است؛ این خیلی نگاه جالبی است که به عنوان یک شرق شناس روش علامه را تایید می کند و به عنوان یک روش معناشناسی معرفی می کند. یک جمله ای دارد ایزوتسو که می گوید " کلمات و تصورات در قرآن هر کدام به تنهایی و بدون همنشینی از کلمات دیگر به کار نرفته بلکه با ارتباط نزدیک با کلمات دیر به کار رفته و معنی محسوس و ملموس خود را از مجموع کلمات و معانی و واژه ها به دست می آورند" در واقع کلمات را مثل مجموعه های بزرگ و کوچک گوناگون درست می کنند که اینها با هم پیوند های مختلف پیدا می کنند . همین کاری که ما در تدبر کلمه ای انجام می دهیم. یک زنجیره واژه ای داریم از یک کلمه؛ شما واژه حمد را در نظر بگیرید هم نشین هایش را پیدا بکنید، یا کلمه قوم رو در نظر بگیرم چه واژه ی دیگری می تواند با این زنجیره معنایی پیدا بکند بعد به شکل یک شبکه درست بکنیم. کلمه نفاق همینطور، حسد، تکبر، تمسخر، تهمت ... اینها می توانند با هم زنجیره معنایی داشته باشند. مثلا واژه ذنب به تنهایی بیایم در مفردات راغب یا التحقیق ببینم معنایش رو در بیارم هیچی دستم را نمی گیرد میایم زنجیره معنایی اش را در می اورم مثلا در التحقیق ممکن است اشاره ای به زنجیره معنایی اش کرده باشد ما کنار ذنب سیئه را باید ببینیم خطا را باید ببینیم کنار خطا اثم را باید ببینیم کنار اثم ظلم را باید ببینیم؛ به شکل زنجیره اینها را ببینیم چه جاهایی خدا از ذنب اسم میبرد چه اعمالی اسمش ذنب است چه جاهایی اثم می فرماید چه جاهایی سیئه، خطا، ظلم، جور و ... خانواده ی کلمات ما می گوییم یک جهان بینی خاصی از قرآن به ما می دهد. جایگاه یک واژه را در شبکه به هم پیوسته مفاهیم ببینیم . به خاطر همین ما می توانیم وجوه و نظایر را در قرآن پیدا کنیم.

### شبکه به هم پیوسته واژه ها

خلاصه اینکه شبکه به هم پیوسته واژه ها را باید پیدا کنیم.

**واژه صراط :** در المیزان اول می آید آیات صراط را کنار هم ردیف می کند، زنجیره ای که خداوند در قرآن آورده است. بعد با نگاه غایت گرا که توحیدی است یک مفهومی از آن در می آورد بعد در واژه صراط مفهوم هدایت هم هست می آید مفهوم دوم را اضافه می کند یک مفهوم جدید، بعد سبل الی الله را اضافه میکند؛ یعنی مفاهیم سبیل، صراط و هدایت را علامه می آید کنار هم قرار می دهد که این کار تدبر کلمه ای است و می گوید که ارتباط اینها با هم خیلی موثق است واژه هایی که مقابل این واژه حالا قرار می گیرند مثل شرک، کفر، ضلالت. یعنی خود واژه ی ضل دوباره یک شبکه معنایی دارد يعرف الاشیاء باضدادها ، مثلا حق را حتما باید با ضد آن یعنی باطل قرار دهیم. هم با هم معنی ها هم با اضدادش.

در باور علامه صراط مستقیم فقط و فقط یکی است و هیچ جا ما صراط را به صورت جمع نداریم. قطعا هم به خدا منتهی می شود و هیچ کجی و انحرافی مثل شرک و ضلالت ندارد و از اینها پیراسته است. به خلاف سبل که چون جمع است نقاط مشترکی با صراط دارد ولی چون متعدد است در خودش می تواند انحراف هم داشته باشد پس اگر بحث سبیل است حتما باید قید الی الله داشته باشد. اگر به تنهایی سبیل آمده باشد قطعا بدانید که راه های انحرافی هم در آن لحاظ شده است. در واژه صراط حتما استقامت هست. حتی علامه می گوید در واژه سبل اگر قید الی الله هم آمده است مراقب باشیم که از انحراف به دور باشد.

**نکته جهت اطلاعات عمومی:** کلماتی که حروف مثل ص، ط یا س، ط اینها که کنار هم قرار می گیرند اشتقاق از زبان رومی دارند مثل قسطاس، خود صراط کلمه رومی است جز کلمات دخیل قرآن هست، وزنو بالقسطاس المستقیم، قراطیس، مسیطر....

لوازم معنایی پیدا کردن اولش کمی سخت است کم کم دستتان می آید. پیوستگی های دیگر مثل آیات ناسخ و منسوخ؛ نظریه های قرآنی زیاد است. آیات مطلق و مقید؛ یک جاهایی علامه این اصطلاح را به کار می برد مثلا: این آیه اطلاق دارد، یا تقیید اش این مساله است اول باید معنی این را بدانیم. چه آیه ای عام است چه آیه ای خاص است به اینها هم می پردازیم. مثلا این آیه اگر عام است در فلان سوره تخصیص زده است یا مجمل و مبین اش چیست اینها همه را باز می کند.

پیوند های آیات را علامه خیلی خیلی بهش توجه دارند. از نظر علامه همه آیات و سور قرآن هدف مشترک دارند و به هم گره خورده اند به همین دلیل تفسیر قرآن به قرآن انجام می دهد. یک آیه را از نگاه کل به آن نگاه می کند و هدف مشترک تمام آیات را هم هدایت بنده ها می داند.

**تاویل :** از نگاه های خیلی خاص علامه است؛ ذیل آیه ۷ سوره آل عمران و ما له تاویله الا علی الله بسیار مفصل و فراخور بحث می کنند. تاویل ریشه اش از اول است. به معنای بازگشت نمودن است. باب تفعیل و مصدر است. تاویل به معنای ارجاع است. چهار تا معنی برای تاویل در نظر می گیریم که سه مورد در قرآن و یک مورد در کلام است.

**اولین مورد** همین آیه ۷ سوره آل عمران است که ظاهرا برای توجیهاات متشابه تاویل به کار رفته است. توجیه متشابه را ظاهر آیه می گوید تاویل است. آیه ظاهر مبهم دارد و طوری شده که حق و باطل بر ما مشتبه شده و باعث حیرت و سرگردانی ما شده است و از تاویل استفاده می کند. بیننده در حیرت است که این که می بیند حق است یا باطل. بعد چون می دانیم از مقام حق صادر شده است خداوند نازل نموده است، ظاهرش شبهه انگیز است و شاید ما را به سمت باطل هدایت نماید اما چون از جانب یک حکیم است ما باید کنار این آیات متشابه یک آیات محکم داشته باشیم که به آن اول کنیم تاویل دهیم. یعنی ام این آیه را پیدا کنیم به آن برگردانیم. این رایج ترین معناست. تاویل توجیه متشابه است. پرده های ابهام را از روی متشابه بر می دارد به محکم اول اش می کند. یعنی انگار بچه ای را به آغوش مادرش بر می گرداند. آیات متشابه بچه های سرگردانی انگار هستند که مادر آنها محکمت می شوند. هن ام الکتاب و اخر متشابهها...

دومین معنی تاویل تعبیر رویاست در سوره یوسف هشت بار استفاده شده است؛ مثل آیات : وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَقْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ یکی از زندانیان به درباریان می گوید: وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾.... يَوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عَجَافٍ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأَخْرَجَ بِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ و آیات دیگر در سوره یوسف.

( اشتباه جلسه قبل را همینجا اصلاح کنم گفتم حضرت یوسف چهار بار مخلص نام برده شده است، یک بار مخلص است و پنج بار محسن نام برده شده است )

معنی سوم برای تاویل سرانجام کار است، وزن بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویلا ... با ترازوی استوار وزن کردن یک سرانجام نیکویی دارد، سوره اسراء ۳۵

در سوره اعراف آیه ۵۳ داریم: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ ۚ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۚ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ به عاقبت کار اشاره می کند. سوره نسا آیه ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۚ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا سرانجام نیکو دارد . اگر در امری نزاع پیدا کردید به سمت خدا و رسول آن را ارجاع دهید این برایتان عاقبت خوبی دارد.

معنی چهارم در قرآن نیست ، برداشت همه جانبه است؛ در قرآن به کار برده می شود ولی آیه ای برایش نداریم . از این معنی استفاده ابزاری می کنیم. آیاتی که شان نزول دارند دنبال یک اتفاقی نازل شده اند این نگاه ما را اختصاص می دهد به شان نزول. نگاه بدی است و علامه آن را رد می کند که فقط بگوییم این آیه به این دلیل نازل شده است علامه می گوید همه آیات در همه زمانها قابل تسری هستند و ما حق نداریم آیه را به شان نزولش تخصیص بدهیم. به این بحث تنزیل می گوییم. به این ظاهر قرآن می گوییم. حالا اگر همه این آیات یا سوره هایی که شان نزول دارند را کنار هم قرار دهیم یک برداشت همه جانبه داریم دیگر نگاه مان به اسباب نزول نیست. یعنی یک نگاه همگانی داریم. یعنی تمامی آیات قرآن قرآن دارای تاویل هستند این نگاه خاص علامه است. یعنی حتما تمامی آیات قرآن ارجاع به یک حقیقتی دارند. حقیقتی داریم در لوح محفوظ که ما آن را به مادرش بر میگردانیم . نظریه عینیت تاویل می گویند. همه آیات از یک لوح محفوظ آمدند از یک حقیقت آمدند پس همه آیات تاویل دارند. یک دیدگاه مشهور است که اولاً این تیمیه همان نظریه پرداز معروف وهابیت این نظریه را بیان کرده است، یک جاهایی هم درست است علامه صحه گذاشته است اما تصحیح اش هم کرده است. ابن تیمیه می گوید تاویل از قبیل معانی نیست از جنس الفاظ و حقایق خارجی است، پس اگر ما بتوانیم یک اتفاق را به یک حقیقت خارجی وصل کنیم تاویل ش کرده ایم. مثلاً خوابی که حضرت یوسف آن نشانه ها را به یک سری حقایق در دنیای خارج نسبت داد. یا مثلاً آیاتی که مربوط به قیامت است می گوید هنوز تاویلش نیامده باید قیامت بشود تا این آیات تاویل شود یا ظهور از نگاه ما تشیع. یعنی هنوز آن اتفاق خارجی در عالم اتفاق نیفتاده می گوییم تاویلش هنوز نیامده است. ام آیات مربوط به قیامت یا ظهور هنوز نیامده بچه اش را بغل بگیرد. علامه می آید این را درست می کند می گوید بالاتر از الفاظ به اینها نگاه کنیم بگوییم حقیقت را به جای اینکه به اتفاقات خارجی تاویل کنیم به خود خداوند برگردانیم بگوییم چون خدا نازل کننده این آیات است تاویل اینها هم به خودش بر می گردد. علامه در تفسیر عربی می گوید انه حقیقت الواقعیه هم حقیقت و واقعیت است ابن تیمیه می گوید درست است اما واقعیت را بیاییم تعریف بکنیم به نام لوح محفوظی که از جانب خداوند حکیم می آید.



یا انه عینیت المتعالیه لیس مفهوما مفاهیم تدل ...از جنس مفهیم ظاهری نیست؛ جدای از ذهن است. بعد می آید از آیات آخر سوره واقعه کمک می گیرد می گوید : و انه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین؛ کتاب مکنون که حقایقی دارد که دوباره به آن بر میگردانیم. در واقع قرآن دو تا مقام دارد، مقام تنزیل همین آیاتی که مقابل چشم ماست و اگر بخواهیم تاویلش کنیم بر می گردیم به کتاب مکنون. چه کسانی به آن کتاب مکنون دسترسی دارند راسخون در علم؛ و لایمسه الا المطهرون. راسخون فی العلم مطهرون هستند.

مقدمات تمام شد از هفته آینده وارد سوره غافر می شویم ان شاءالله

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم